پاک کرد و زجهاش کو بود / آن دو صاحب دل و زرنیاد
گو بیا این زمان هر زاد و زاد
بوسه بر دست پای آن بست / در ملاقات میدهد بنی
قول او گو بیفتاد شاید آن
منع سازد چه و نعوان / وجه او گو بیفتاد سعادت یار
آمد آنوقت جعفر طیار
حضرت مصطفی آنحضرت گوش / بوسه زد در مقام و ابرو
بوحنیفه امام خاص عام
گفت بود در اول اسلام / بعد منسوخ گشت یا تعین
هم بود مذهب شیخ ابن
هست مذکور شرعة الاسلام / از فعال هر یکی کرام
در ملاقات شرع معانقه بود
وقت تقبیل شرع مصافحه بود / بوالکلام گر بگفت دو مرد
در یکی بر دگر معانقه کرد
لیک روی کراهت پیش این / کرده بود با اتفاق سخن
در کتاب الکراهیت متقین
گفت قول صحیح باشد این / جز زن زد مصافحه و مرد
دستها را برهنه باید کرد
در حلوه فقیه مسعود است / سنت مصطفی چنین بوده است
گفت در شرع هم از تنخ
وست لیکن مصافحه یعنی / هر یکی با یمین مصافحه کرد
گرد بر خویشتن جفا آمد
پس زد دست شاه عادل را / یا کسی بوسه زد ید علما
گفت تجویز شارح او را
لفظ لا بس در فصول عماد / غیر دست یمین و دیگر فصل
قول مختار کرده دان ای فضل
در ملاقات بعضی از ناقل / میزند بوسه دست خود را آنا
ذکر کرده است شارح
که با جماع قول مکروه کلو / کرد فعل مجوسی اینجا یاد
فعل فساق و فجره
در کتاب خلاصه کردی یاد / هم نوشته است شارح او را
اجنبی بود زنان جوان
منع باشد سلام از مردان / و هند آنها اگر سلام بمرد
یا بسی عطسه حمد حق آورد
مرد و تفصیل جواب دهد / گر بود زن عجوزه جهر آباد
در خلاصه یا جنبه زنان
بیت جاهد مصافحه کردن / چونکه باشد حرام مس او
گر چه مس گفته است بس راه
در بجا بد مصافحه اما / علی گفته اند هست روا
شرط آنکه حظ زشهوت
در کتاب الکراهیت دولت / قبل ازین گفته ایم یک یک زین
آخر فصل سترعورت دین

ذقی را

ذقی را بسا فحه کردن / گفت شارح گر دان بیان
باد خوی اگر مصافحه کرد
یعنی با ذقی دست شوید مرد / بعضی از جاهلان سمینی
بوسه سازند و خرمان بخنی
بوالکلام از زن بکر و خیر / گر بود مشتهاه آن دختر
از دهانش همین گر بود کرد
مادرش شد حرام با همزد / غیر شهوت اگر چه گفت بدر
سخن او نیشد و با دور
فتور در حرمتش بین تمثیل / داده اند بنزر کمال سهیل
بوسه کرده بود بغیر دهان
فتور نبود بحرمت ام آن / مگر آنکه بود ثبوت آن
که شهوت بود بوس این
لیک فتور قاضی ظهیر الدین / غیر تفصیل شد بحرمت این
گفت هر که بوسه کرد اگر
بر دهن یا بروی یا بر سر / گر چه بر رس او بود مجر
پس حرام است مادر دختر
گر چه گوید بغیر شهوت بود / گفت آن فعل او بود دود
هر مسلمانکه هست اهل تمیز
زن چنین فعلها پرهیز / این روست که گشت تعنی
در کتاب نکاح می بینی

در بیان عطسه اول

گرد تشمیت مرکی زیند / ذکر کرده فقیه در اسباق
عطسه دست مصطفی جلاق
مرکی را نکو تشمیت اد / گفته شد بار رسول سبحانی
مرکی گفت مرکی را نا / گفت او حمد حق بجا آورد
دال ذکر حمد حق بجا نا
پس بدان مسلمیکه عاطس است / مستحب است هست سازد دست
لیک گوید بلند حمد آن یار
بعضی اند جانب ما اخفار / چونکه شنید حمد او را ناس
بعد واجب شود جواب عطاس
در دم عطسه اش جیب / پست میکرد صوت خود را
سر خود را فرو دمی انداخت
نیز تخیر و جهر هم میست / عطسه زد نزد مردی مرد
دیگر حمد گفت او هم حس
جز ز عاطس کسیکه سبقت کرد / در حدیث است این شاذ
لیغ از درد خس و رو جل
نیز از وردیطی کرد خبر / شرح او را دهم نوشته بلند
عطسه از شخص در سر دل نماز
گوید او حمد حاضر از جواب / گفتن او چنین بود در باب
از کبیر آورده است که
عاطس الحمد لله رب العالمین گوید یا الحمد لله علی کل حال گوید و غیر ازین نگوید

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)